

شذرات

اسطوره مرگ آگاهی

ما آدم های فراموشکاری هستیم. خیلی راحت درگذشتگان را فراموش می کنیم. اما گاهی این فراموشی ها، تعدد دارد. ما گاهی از وجود یک مزاحم برای زندگی هر روزی، (که عبارت است از، کارهایی که مثلا یک اسب هم می کند، به اضافه یک سری مناسبات اتوماتیک)، رنج می بریم. مزاحم هایی که حرف هایشان، کارهایشان و حتی وجودشان، اثبات تناقض های بی شمار زندگی ماست. این آدم ها توسط روح جمعی یک جامعه منحط، به فراموشی سپرده می شوند. تازه این بهترین نحوه مواجهه با چنین مزاحمانی است. ما تجربه حذف فیزیکی چنین مزاحمانی را خیلی قبل ترها در زمان سقراط و نمونه تام این انحطاط را در حذف ائمه اطهار علیهم السلام تجربه کردیم. پس دیگر با سلام و صلوات، تشییع کردن پیکر مزاحمان، و سپس فراموش کردنشان برایمان آنچنان دردناک نیست. ما بی حس شده ایم. سید مرتضی ما، دیگر نه در نزد روحانی دانشگاه، سکه اش ارزش دارد، نه در چشم دانشجوی، نه در چشم بالاتری ها. سید مرتضی تبدیل به یک سوژه مبتذل همایش ها شده است. و ما خوب بلدیم ادای آدم هایی را در بیاوریم که انحطاط زده نیستند. ولی ما انحطاط زده هستیم. چون اصلا نه به خاطر شخصیت عظیم او، بلکه به اعتبار اندیشمند بودنش نیز، او را اندکی برانداز نکردیم. حتی حاضریم برای گرمیداشت فناوری هسته ای، تاریخ عروجش را کمی جابه جا کنیم. چه

در معنای توسعه

«توسعه» در فرهنگ امروزی ما شاید از نظر لفظ تازه باشد اما از نظر معنا تازه نیست. این معنا اگر نخستین سوغات غرب برای ما نباشد، از اولین ره‌آوردهای غرب‌گرایی و غرب‌زدگی در کشور ماست.

لفظ «ترقی»(۱) از اولین کلماتی است که فرنگ‌رفته‌های ما از نخستین روزهای آشنایی با غرب برای توصیف آن دیار به کار برده‌اند. «ممالک راقیه» - که به معنای کشورهای مترقی و پیشرفته است - با آنکه سال‌هاست از زبان و فرهنگ عام ما حذف شده، اما هنوز هم در اذهان ما چندان غریب و نامأنوس نیست.(۲)

برای دریافت معنای توسعه باید مفهوم این کلمه (ترقی) را دریافت، چرا که اصولاً همین اندیشه‌ی ترقی اجتناب‌ناپذیر بشر است که مبنای توسعه‌ی تمدن کنونی بشر در ابعاد مادی و حیوانی وجود او قرار گرفته است.

پیش از آنکه به مفهوم کلمه‌ی ترقی در تفکر غربی بپردازیم، از آنجا که بسیاری از برادران ساده‌دل مسلمان ما لفظ توسعه(۳) یا ترقی را با معنای رشد و تعالی در قرآن مرادف می‌گیرند و بر مبنای همین برداشت ساده‌لوحانه درباره‌ی اندیشه‌ی ترقی و توسعه در اسلام نظر می‌دهند، باید به تحقیق در معنای «رشد» و «تکامل و تعالی» در قرآن بپردازیم.

لفظ «رشد» و ترکیبات مختلف آن مجموعاًنوزده بار در قرآن مجید آمده است و آیه‌ی مبارکه‌ای که بیشتر از دیگران مورد استناد قرار گرفته آیه‌ی ۲۵۶ از سوره‌ی «بقره» است که «رشد» را صراحتاً در مقابل «غی» قرار داده است: لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی(۴).

راه رشد (سبیل الرشاد)(۵) راهی است که انسان را به سوی علت غایی وجود خویش و آن هدف خاصی که از آفرینش بشر مقصود پروردگار متعال بوده است هدایت می‌کند و آن را «راه صلاح» ترجمه کرده‌اند. با این ترتیب، این کلمه هرگز به معنای توسعه یا ترقی نیست، هر چند از وجهی که بیان خواهد شد به تعالی و تکامل تاریخی بشر نیز اشاره دارد؛ اما عجاناً از این لفظ و مشتقات آن در قرآن مجید معنایی که دلالت بر ترقی و توسعه - به مفهوم فرنگی آن - داشته باشد مقصود نشده است.

خود لفظ توسعه نیز مصدر ثلاثی از ریشه‌ی «و س ع» و به معنای ایجاد وسع و فراخی است و با صرف نظر از اینکه این کلمه در قرآن وجود داشته باشد یا نه، خود این لفظ ترجمه‌ای است از یک کلمه‌ی فرنگی (development) و جست و جوی آن در قرآن هیچ مناسبتی ندارد.

باید به سراغ معنای آن رفت و تحقیق کرد که آیا قرآن مجید این معنا را تأیید می‌فرماید یا نه، و آیا در این جهت ما را راهنمایی فرموده است یا خیر پیش از ادامه‌ی مطلب باید این تذکر عنوان شود که قرآن مجید نازله‌ی مقام علمی پروردگار و عصاره‌ی عالم وجود است و اینچنین، بدون تردید مطلبی نیست که در آن قابل جست و جو و تحقیق نباشد؛ منتها برداشت از قرآن نیاز به مقدمات و شرایطی دارد که بدون این شرایط و مقدمات هرگز نمی‌توان در آن دریای بی‌کرانه قدم گذاشت.

منظور از «توسعه» در جهان امروز، صرفاً توسعه‌ی اقتصادی با معیارها و موازینی خاص است و اگر گاهی سخن از «توسعه‌ی فرهنگی» هم به میان بیاید مقصود آن فرهنگی است که در خدمت «توسعه‌ی اقتصادی» قرار دارد. چنان‌که وقتی سخن از آموزش نیز گفته می‌شود هرگز آن آموزش عام که ما از این کلمه ادراک می‌کنیم مورد نظر نیست بلکه منظور آموزش متد و ابزار توسعه (در همان وجه خاص) است نه چیز دیگر.

درباره‌ی اینکه میزان این توسعه‌ی اقتصادی چیست و چگونه است که جهان بر اساس این میزان خاص به جوامع «توسعه یافته» و «توسعه نیافته» تقسیم می‌شود، در فصل‌های بعدی این کتاب به بحث خواهیم پرداخت. اما عجاناً به تحقیق در مفهوم اجمالی توسعه - که ایجاد فراخی و رفاه بیشتر در زندگی مادی انسان و پیشبرد او در جهت تمتع هر چه بیشتر از مواهب طبیعی باشد - می‌پردازیم.

در غرب همواره برای تفهیم ضرورت توسعه، دو تصویر برای انسان می‌سازند و او را وا می‌دارند که این دو تصویر را با یکدیگر قیاس کند:

نشریه دانشجویی شذرات

مدیر مسئول و سردبیر: احمد رضوانی

باک. او که به این خرده منت های ما نیازی ندارد. او نسبتی با حق برقرار کرد و به اندازه ظرفش، میراثی برای ما گذاشت. اگر ما می خواهیم او را تا حد عکس های نوستالژیک و رمانتیک، تقلیل دهیم، که داده ایم، خودمان محروم خواهیم ماند. شاید وجهی که ظلم به آوینی را سوزناک می کند این باشد که او در عین حضور در بوق و کرناهای فراوان، از یک شهید گمنام، که تنها از او استخوانی بیش نمانده باشد، نزد ما ناشناخته تر است. این ناشناختگی را اولاً در خودم حس کردم و خودم را شماتت. اما هنگامی که به دور و برم نگاهی انداختم، فهمیدم حوالت تاریخی ما، قهرمان کشی و تن دادن به امر واقع و واقعبیات است. اگر علامه فلان و استاد بهمان، در عین فاضل بودن، به هر دلیلی در مملکت ما مهجورند، احتمالاً به خاطر تبلیغات گروه های رسانه ای موثر در جامعه بوده است. اما مهجوریت آوینی دقیقاً از سنخ مزاحمتی است که سقراط برای مردم آتن داشت. او خرمگس آتن بود و آوینی با عرض معذرت از ساحت قدسی اش، سقراط باورهای مسخره و بیهوده ما انسان های قرن بیست و یکم! به دور و بر خود نگاهی بیندازید، از بزرگان تان بپرسید. ان هایی که روی شان قسم می خورید. بپرسید، سید مرتضی آوینی کیست؟ من به شما خواهم گفت چه خواهید شنید: یک ژورنالیست تندرو، یک هنرمند عارف مسلک، یک ادیب، یک مستند ساز، یک متحجر که به دنبال غاری برای ادامه زندگی است و ... تصور ما وقتی از ذخایر خدادادی مان این باشد، آنگاه حرف زدن از وجوه مهم تر سید مرتضی سخت است. اصلا برای جامعه ای که قلبش با بالارفتن دلار، به سمت

تصویر اول جامعه‌ای انسانی را نمایش می‌دهد که در محیط‌های روستایی کثیف، بدون بهداشت و لوازم اولیه‌ی زندگی، در جنگ با عوامل ناسازگار طبیعی مثل سیل و قحطی و فرسایش خاک و اسیر امراضی مثل مالاریا، سل، تراخم و سیاه زخم، همراه با فقر غذایی و بی‌سوادی و جهالت و بلاهت، در خوف دائم از عواملی که علل آنها را نمی‌شناسد و بر سیبل خرافه‌پرستی ریشه‌ی آنها را در مبادی غیبی جست و جو می‌کند، به سر می‌برد.

تصویر دوم جامعه‌ی انسانی دیگری را نشان می‌دهد که در شهری صنعتی یا نیمه‌صنعتی، برخوردار از بهداشت و ارتباط فردی و جمعی - که از غلبه‌ی او بر طبیعت و تسخیر آن حکایت دارد - در وضعیتی مطلوب که بر طبق بیان آمارهای رسمی مرگ و میر در آن به حداقل رسیده و دیگر نشانی از مالاریا، سل، تراخم، سیاه زخم و فقر ویتامین و پروتئین بر جای نمانده، هوشیار و آگاه، بهره‌مند از همه‌ی امکانات آموزشی، بدون ترس و خوف، مطمئن و متکی به نفس در جهانی که همه‌ی قوانین آن را و علل حوادث آن را می‌شناسد، زندگی می‌کند.(۶) خوب؛ حالا این دو تصویر را با هم مقایسه کنید! (هر کس بهتر مقایسه کرد جایزه دارد و جایزه‌ی آن هم یک تور یک‌ماهه به سواحل مدیترانه است!) معلوم است و جای هیچ تردیدی هم در آن نیست که دومی بهتر است.

اگر - العیاذ با... - خداوند هم صراحتاً با اسم و رسم و نشان در قرآن گفته بود که اولی بهتر است، کسی قبول نمی‌کرد چرا که دومی به مذاق هلوع و حریص انسان خوش‌تر می‌نشیند. اما به‌راستی، صرف نظر از آنچه که بر سیبل مطایبه (با روش تبلیغی خود غربی‌ها) گفته شد، کدام‌یک از این دو تصویر زیباتر است؟ باز هم دومی؟

در همین‌جا باید تذکراً عرض شود که این مقایسه اصلاً از ریشه غلط است و ما در فصل‌های بعدی این کتاب مفصلاً بدان خواهیم پرداخت. در این قیاس وجوه مقایسه کاملاً مغرضانه انتخاب شده. در تصویر اول جامعه‌ای تجسم یافته که هر چند روستایی و طبیعی است اما از آرمان‌های حیاتی اسلام و احکام آن به طور کامل دور افتاده است، حال آنکه تصویر دوم تصویری کاملاً خیالی و غیر واقعی است از جامعه‌ای صنعتی و ایده‌آل که پارامترهای عدم اعتدال روانی، فساد جنسی و اخلاقی، نابودی عواطف و احساسات بشری، آلودگی‌های مرگبار رادیواکتیویته و جنگ دائمی و کفر و شرک و لامذهبی، از مجموعه‌ی عوامل آن پاک شده است.

آیا می‌توان معنای توسعه را با مفهوم تکامل و تعالی در اسلام انطبق بخشید؟ خیر، مفهوم تکامل و تعالی در قرآن اصالتاً به ابعاد روحانی و معنوی وجود بشر است که بازگشت دارد و این تکامل روحانی نه اینچنین است که ضرورتاً با توسعه‌ی مادی بشر ملازمه داشته باشد، بلکه بر عکس ثروت و استقلال در قناعت است، و صحت در اعتدال و پرهیز از تمتع (به معنای قرآنی آن)، و تعالی در از خود گذشتگی و ایثار، و سلامت نفس در غلبه بر امیال نفسانی و شهوات نفس اماره بالسوء است.

مقصود این نیست که در اسلام روح و جسم و معنا و ماده در تعارض و تضاد ذاتی با یکدیگر قرار گرفته‌اند. خیر، روح و جسم و معنا و ماده در اصل و ریشه متحدند و هیچ تضادی بین آن دو وجود ندارد، اما در مراحل اول از آنجا که هر یک از قوای چهارگانه‌ی شهوت و غضب و وهم و عقل منفردا و مجرد از سایر قوا سعی می‌کنند که حاکمیت کل وجود بشر و شخصیت او را در کف خویش بگیرند، باید برای ایجاد اعتدال در میان این قوا از افراط و تفریط در ارضای تمایلات و خواهش‌های آنان پرهیز کرد، چرا که زمینه‌ی تکامل انسانی در اعتدال این قواست که فراهم می‌شود. از این رو اسلام از یک‌سو انسان را فی‌المثل به روزه گرفتن و امساک و قناعت وا می‌دارد و از سوی دیگر مؤکداً او را از زهد و درون‌گرایی مفرط پرهیز می‌دهد و این هر دو با توجه به علت غایی وجود انسان و آن هدفی است که به سوی آن در حرکت است.

منتهای حرکت تکاملی انسان و جهان و تاریخ در قرآن، ... است و این معنا در بسیاری از آیات قرآن مجید با تعبیراتی گوناگون همچون الی ربک المنتهی(۷)، الی ا... المصیر(۸)، ان الی ربک الرجعی(۹)، الیه راجعون(۱۰) و ... بیان شده است. اصل و ریشه‌ی این حرکت در جوهره و معنای عالم است که جریان دارد و ماده و ظاهر عالم نیز در تبعیت از این حرکت معنوی تغییر پیدا می‌کند. بنابراین، تکامل و تعالی در معارف اسلام به یک حرکت همه‌جانبه که در آن بعد فرهنگی و معنوی دارای اصالت است برمی‌گردد و حال آنکه در غرب تکامل به تصور

صاحب امتیاز: تشکل دانشجویی آرمان

شماره چهارم - سال هفتم - هفته سوم فروردین ماه ۱۳۹۳

حلقومش حرکت میکند، و برای اندکی بیشتر زنده ماندن در این سیرک بزرگ دنیا، هر چه دارد و ندارد قمار می کند، تحمل آوینی هنرمند هم سخت است، چه برسد آوینی عارف، یا آوینی متفکر. هنگامی که تحملش سخت باشد، اصلا بنای این وجود ندارد که آوینی فهم شود، کما اینکه فهم و درک آوینی کاری است بس مشکل. پس تصمیم گرفتیم سقراط ترین فرد هم‌رمز آوینی را دعوت نماییم تا شاید درک شود، پیروی نکردن از قواعد عصر خویش، دقیقاً یعنی چه. **یاغی زمانه ما یوسفعلی میر شکاک!** البته قلندر ما، هیچ گاه نمانده تام سید مرتضی نبوده است. با او زندگی کرده و نفسشان به هم خورده است. آوینی را باید اصالتا با خود آوینی شناخت. متن زیر اولین مقاله کتاب توسعه و مبانی تمدن غرب است که همیشه از سوی اساتید به‌عنوان مدخل ورود به مباحث آوینی معرفی می‌شود. آوینی افقی بالاتر از کتاب توسعه و مبانی دارد، ولی این افق ابتدا با شکستن تابوهای عصر جدید در کتاب توسعه و مبانی ، امکان پذیر است. که متنی نسبتاً ساده و همه فهم دارد. البته شاید سید مرتضی خیلی زیاد به آینده امیدوار بود. شاید برای او این چند روز خیلی آزار دهنده نبود، و به زمانه ظهور فکر می کرد. ولی پیش بینی های او کمی با سرنوشت زندگی مان تفاوت دارد. آوینی را چه دوست داشته باشیم چه نه، می بایست احترام کنیم. و این احترام در شان شنیدن حرف هایش هست که رخ می دهد نه پوستر های گلاسه چاپ کردن. می توان آوینی را نقد کرد چنان که بسیاری از دوستان عاشق او نیز چنین کردند، اما صرف نظرکردن از آوینی کاری است عجیب که البته ما همانند مابقی توانایی های ملی خودمان، توانستیم عملی اش کنیم!

انسان از صورت‌های پست‌تر حیوانی به صورت‌های تکامل‌یافته اطلاق می‌شود.

سخن از این نیست که آیا اسلام این تطور را می‌پذیرد و انسان را موجودی از نسل میمون‌ها می‌داند یا نه، بلکه سؤال این بود که آیا معنای «توسعه» با «تکامل و تعالی» در فرهنگ و معارف اسلامی انطباق دارد یا خیر. خیر، حرکت به سوی تکامل و تعالی در اسلام لزوماً با توسعه‌ی مادی و اقتصادی همراه نیست و بلکه بالعکس، تعالی معنوی با قناعت و زهد و مصرف کمتر و... ملازمه دارد.

و البته این سخن نه بدین معناست که توسعه‌ی اقتصادی مخالف با تکامل باشد، نه! اما ضرورتاً این نیست که بشر برای تکامل - به معنای وسیع آن در اسلام - ناچار از توسعه‌ی اقتصادی باشد. برای توجیه توسعه به سراغ این نظریه نیز نمی‌توان رفت.

اگر حکومت اسلامی می‌خواهد برای رشد و تکامل انسانی برنامه‌ریزی کند، اصالتاً باید به ابعاد معنوی و روحانی وجود بشر توجه پیدا کند و در مرحله‌ی اول موانعی را که راه تعالی روحانی بشر به سوی خدا را سد کرده‌اند از سر راه بردارد و از جمله‌ی این موانع فقر مادی است. بنابراین، اولاً توجه به از بین بردن فقر مادی امری تبعی است نه اصلی و ثانیاً هدف از آن دستیابی به عدالت اجتماعی است نه توسعه.

برای روشن‌تر شدن این مطلب شاید نیاز به توضیح بیشتری باشد. چه تفاوتی می‌کند که از بین بردن فقر مادی امری «اصلی» باشد یا «تبعی»؟ تفاوت در اینجاست که امور اصلی خودشان لزوماً و اصالتاً به عنوان محور و مبنای عمل مورد توجه قرار می‌گیرند، حال آنکه امور تبعی فرعی و کفایی هستند.

بدین ترتیب وظیفه‌ی اصلی حکومت اسلامی اصلاً تزکیه و تعلیم اجتماع است، اما چون فقر و فقدان عدالت اجتماعی مانعی عظیم در برابر این هدف اصلی است بالتبع به از بین بردن فقر و سایر موانع می‌پردازد و به طور موازی در جهت تکامل و تعالی معنوی جامعه برنامه‌ریزی می‌کند.

بنابراین، آموزش و فرهنگ در خدمت رفع محرومیت‌ها و از بین بردن فقر قرار نمی‌گیرد، بلکه مبارزه با فقر در خدمت اعتلای معنوی و فرهنگی است.

شاید هنوز هم روشن نشده باشد که این دو نحوه‌ی نگرش به فقر و فرهنگ چقدر با یکدیگر متفاوت است. در یک برنامه‌ریزی وسیع و درازمدت، اگر مبارزه با فقر مادی به عنوان محور و اصل اتخاذ شود، آنگاه آموزش و فرهنگ نیز به عنوان امور تبعی در خدمت آن قرار خواهند گرفت؛ اما اگر اعتلای فرهنگی (یعنی تزکیه و تعلیم) محور و اصل قرار بگیرد، آنگاه مبارزه با فقربه عنوان امری تبعی و مانعی بر سر راه تکامل و تعالی معنوی لحاظ خواهد شد.(۱۱)

از طرف دیگر، هدف حکومت اسلامی در مبارزه با فقر دستیابی به عدالت اجتماعی است نه توسعه. آیا مفهوم «دستیابی به عدالت اجتماعی» با معنای «توسعه» یکی است؟ آیا «توسعه» به مفهوم «زدودن فقر» نیست؟ نخست به سراغ معنای «توسعه» در جهان امروز می‌رویم و آنگاه این معنا را در نظام ارزشی اسلام مورد ارزیابی قرار می‌دهیم و اینچنین، مشخص خواهد شد که این مفاهیم سه‌گانه - فقر، عدالت اجتماعی، و توسعه - چه نسبتی با یکدیگر دارند.

پی نوشتها:

۱. progress

۲. راقیه اسم فاعل از ریشه‌ی رقی به معنای اوج گرفتن و پیش رفتن است.

۳. development

۴. اجباری در دین نیست، که صلاح و هدایت از ضلالت و ضرر تمیز یافته است.

۵. این تعبیر قرآنی در آیات ۲۹ و ۳۸ سوره‌ی غافر به‌کار رفته است. _ و.

۶. و البته بین خودمان بماند، هیچ اعتقادی هم به خدا و معاد و غیره ندارد و هر جور اعتقاد به «غیب» را خرافه‌پرستی می‌داند. این مطلب را در متن ذکر نمی‌کنیم، چون ممکن است مذهبی‌های خرافه‌پرست(!) ب فهمند که بشر این همه را به چه بهایی پیدا کرده است و آن وقت از تمدن و پیشرفت رویگردان شوند.

ادامه در صفحه بعد

یاغی عصر ما

یوسفعلی میرشکاک، از آن نام‌هاست که نمی‌توان بی‌تفاوت از کنارشان رد شد، و از آن چهره‌ها که نمی‌توان نسبت به آنها موضعی – موافق یا مخالف – نداشت. **میرشکاک** به سال ۱۳۳۸ در شوش دانیال متولد شد و پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی و متوسطه، هم‌زمان با پیروزی انقلاب اسلامی به تهران آمد و از همان ابتدا، تمام‌قد وارد گود فرهنگ شد و در عرصه ادبیات و روزنامه‌نگاری، به فعالیت پرداخت. اداره صفحه فرهنگی روزنامه جمهوری اسلامی، که در آن روزها تنها پایگاه هنرمندان مسلمان بود، و بعدتر حضور فعال در حوزه هنر و اندیشه اسلامی، که به‌زودی به حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی تبدیل شد، از نخستین فعالیت‌های **میرشکاک جوان**، بعد از انقلاب اسلامی بود و در ادامه نیز، با روحیه‌ای پر تکاپو و پرتپش، در عرصه‌های متنوع فرهنگی و سیاسی، حضوری غیر قابل‌انکار داشت.

میرشکاک شاعر، **میرشکاک نقاش**، **میرشکاک روزنامه‌نگار**، **میرشکاک طنزنویس**، **میرشکاک داستان‌نویس**، **میرشکاک منتقد**، **میرشکاک فیلمنامه‌نویس** و… برخی از عناوینی است که می‌توان به او داد.

بخشی‌هایی از مصاحبه میرشکاک با هفته نامه پنجره را در ادامه آورده ایم…

- همه مشاغلی که تا امروز داشته‌اید؟**کارگر، نقاش ساختمان، لوله‌کش، سیمان‌کار، رزمنده، ژورنالیست، بیکار.
- در کودکی فکر می‌کردید چه‌کاره می‌شوید؟**دیوانه‌تر از آن بودم‌که به چه‌کاره شدن فکر کنم!
- اولین کتابی که خواندید؟**کلاس دوم ابتدایی بودم. دوبیتی‌های باباطاهر عریان، که پدرم برابیم هدیه آورده بود.
- و برداشت آن روزتان از دوبیتی‌های باباطاهر؟**همان برداشتی که همه مردمان آن روزگار از باباطاهر داشتند. باری نشسته بودم کنار شط و این دوبیتی را می‌خواندم که «به دریا بنگرم دریا ته بینم/ به صحرا بنگرم صحرا ته بینم/ به هر جا بنگرم کوه و در و دشت/ نشان از قامت رعنا ته بینم» و گریه می‌کردم. به پدرم رسانده بودند که بچه‌ات را زده‌اند و نشسته است دارد گریه می‌کند. پدر با اسب بالای سرم آمد و گفت «کی تو را زده؟» گفتم «هیچ‌کس» گفت «پس برای چی گریه می‌کنی» گفتم «برای این» و برایش خواندم و گفتم «این کیست مگر؟» گفت «موالی‌ت علی است» و در آغوشم گرفت و هردو با هم گریه کردیم.
- اولین فیلمی که در سینما دیدید؟**گنج قارون.
- و آخرین حیوانی که کشید؟**یک سوسک بود در دستشویی! در عصر ما کشتنی‌که بخاطرش آدم را تحت تعقیب قرار ندهند، تنها همین مقدار است! بعید هم نیست ستمگران را به هیأت سوسک برگردانند و این‌طوری مجال انتقام گرفتن از آنها را به ما بدهند!
- وقتی عصبانی می‌شوید چه می‌کنید؟**سیگار می‌کشم.
- و وقتی خوشحال می‌شوید؟**سیگار می‌کشم!
- سه شیء که همیشه همراهان است؟**کلید، فندق، سیگار. اخیراً موبایل هم به‌عنوان شیء، چهارم اضافه شده.
- ترسناک‌ترین تجربه در دههٔ شکستن استخوان**، در یک تصادف اتومبیل. همراه با محمدعلی محمدی از جنوب می‌آمدیم. در تنگ شوفرگش، یک تریلر به اتومبیل صدا و سیما زد. استخوان پای من شکست و راننده بیچاره هم در آتش سوخت.
- دردناک‌ترین تجربه ترس** را به ما ارزانی می‌کند!
- کوتاه درباره محمدعلی زم؟**بهترین مدیر هنری اوایل انقلاب.
- سیدمر تقوی آوینی؟**سیدنا الشهید.
- دکتر رضا داوری اردکانی؟**گرامی‌ترین متفکر معاصر.
- مسعود کیمیایی؟**حماسه‌پرداز سینما.
- علی معلم دامغانی؟**مولانا علی معلم دامغانی.
- ناصر فیض؟**ایرج‌میرزای اسلامی!

– رضا امیرخانی؟نویسنده شاهکاری به نام بی‌وتن. بی‌وتنش کاری بود.

– ابوالفضل زرویی نصر آباد؟مانصردالدین.

– محمدرضا آقاسی؟شاعر توده‌ها.

– مسعود ده‌نمکی؟سینماگر توده‌ها. آقاسی سینما.

– عطاء… مهاجرانی؟معاون پارلمانی.

– دوست دارید چند سال عمر کنید؟دوست دارم این مصاحبه آخرین مصاحبه عمرم باشد!

– باارزش‌ترین چیزی که از دست داده‌اید؟آزادی قبل از تولد.

– زیباترین دروغی که شنیده‌اید؟آزادی، عدالت، برابری… اهل سیاست مدام دروغ می‌گویند و یکی از دیگری زیباتر.

– کوه، دریا یا کویر؟هیچ‌کدام. گور!

– استقلال یا پرسپولیس؟فوتبال عین لغو است و نهیلیستی‌ترین کار جهان.

– مهم‌ترین کلمه عالم؟نام مولایم امیرالمؤمنین.

– غم‌انگیزترین نقطه تاریخ؟کربلا.

– باشکوه‌ترین نقطه تاریخ؟ظهور آقایم بقیه‌ا…

– اگر یک پاک‌کن جادویی داشتید، کدام بخشی از زندگی‌تان را پاک می‌کردید؟همه‌اش را.

– کوتاه درباره تلویزیون؟خر دجال.

– هنر اسلامی؟خدا بیامرز!

– خرمشهر؟بهترین یادگار روزگار دفاع مقدس.

– سانترفیوز؟هیاهوی بسیار برای هیچ!

– حوزه هنری؟اولین و آخرین سنگر ادبیات و هنر انقلاب.

– اگر نابینا شوید چه می‌کنید؟الان که بینا هستم مثلاً چه می‌کنم؟!

– اگر به ده سال زندان محکوم شوید؟تقاضا می‌کنم بیشترش کنند!

– اگر جای حاج کاظم آزاسی شیشه‌ای بودید، چه می‌کردید؟عباس را به حال خود رها می‌کردم.

– اگر مجبور باشید در کشوری غیر از ایران زندگی کنید، کدام کشور را انتخاب می‌کنید؟ ایتالیا.

– بهترین شهر ایران برای زندگی؟فلورانس!

– طنز تلخ یعنی چی؟طنز تلخ نداریم. کسانی‌که ظرفیت فهم طنز ندارند، گمان می‌کنند بعضی طنز‌ها تلخند.

– طبع شعر یعنی چی؟هدیه خدایان است. بنویس «هدیه آسمانیان» که جماعت دادشان در نباید‌که یارو دعوت به شرک می‌کند!

– و نقد شعر به چه درد می‌خورد؟ به درد پر کردن صفحات مطبوعات و اسم در کردن و عنوان منتقد به خود بستن.

– کوتاه، درباره قصیده؟شکوهی در حال فراموش شدن.

– غزل؟جاودانه‌ترین شکل شعر فارسی.

– رباعی؟جولانگاه حکمت قدما و اسباب سرگرمی معاصرین.

– شعرهای بعد از سید، موج‌ها و حجم‌ها و…؟یاوه!

– دانای کل؟حضرت حق است، سبحانه و تعالی.

– سه کتاب برای تنهایی؟قرآن، شاهنامه فردوسی، دیوان حافظ.

– سه موسیقی برای تنهایی؟سکوت، خاموشی، خواب.

– سه شیء برای تنهایی؟کاغذ، خودکار، سیگار.

– جاودانگی مهم‌تر است یا تأثیرگذاری؟رستگاری از هردو مهم‌تر است.

– حرف آخر؟خدایا چنان کن سرانجام کار تو خشنود باشی و ما رستگار.

۷.نجم/۴۲

۸. آل عمران/۲۸ ؛ نور/۴۲ ؛ فاطر / ۱۸.

۹.علق/ ۸

۱۰. بقره/۴۶ و ۱۵۶

۱۱. متأسفانه امروز ما از «فرهنگ» همان معنا را اختیار کرده‌ایم که در غرب معمول است. در تمدن غرب از آنجا که نگرش ماتریالیستی بر همه‌ی وجوه تفکر و مُنشآتِ آن غلبه یافته است فرهنگ فی نفسه دارای اصالت و معنا نیست، بلکه آموزش و فرهنگ به مثابه امور تبعی در خدمت وجوه و مظاهر دیگر تمدن قرار گرفته‌اند؛ فی‌المثل وقتی سخن از «فرهنگ توسعه» می‌گویند مقصود فرهنگی است

حکایت حکومت قدسی ایالات متحده، قدس سره شریف!

ایزد تعالی پیش از آنکه بندگان خود را به فراموشی سپارد، دولتی از میان دول عالم برگزید و به قهر و جلال آراسته گرداند و مصالح ملل و مفاسد امم بدو باز بست و در حریت و آشوب و فتنه بدو بسته گرداند و هیبت و حشمت او اندر دل‌های پادشاهان و حاکمان و امیران و کودتاچیان بگستراند، تا مردم جهان را از غضب و سخط وی بیم دهند و خود در پناه او آامن باشند و بقای سطوت وی از ایزد عزّ ذکرة طلب کنند. و چون العیاذبالا… از بندگان ایالات متحده عصبانی و استخفافی بر منشور ملل متحد و یا تقصیری اندر رعایت اعلامیه حقوق بشر، پدیدار آید، هر چه خواهد با ایشان کند و پاداش کردار ایشان، با ایشان آن کند که پیش از این با مردم ویتنام کرد. پیش از این مدار روزگار بر گردش بود و هر گوشه جهان به دست امیری و حاکمی بود که هر چه خواستی با مردم خود کردی و هر آنچه صلاح دیدی، پیش آوردی. اکنون مدار روزگار بجمدا… بر سکون است

و هیچ امیری از بیم ایالات متحده، دست فرا خشتک خویش نتواند برد…

این بدان ایدک ا…! که این سطوت که ایالات متحده دارد، همه از رحمت

و فضل ایزد باری است، «ذالک فضل ا… یؤتیه من یشاء» و هیچکس را

نرسد که با فضل و بخشش خداوندی در مصاف شود و متعرض جلال و

شوکت ایالات متحده گردد و گرنه بر او همان رود که بر باخه رفت.

بیت:
چراغی را که ایزد بفرورد کسی کش پف کند خشتک بسوزد

اگر در آثار شیخ طائفه ما قلندران، یعنی مولانا عبید زاکانی غور کرده

و رساله «اخلاق الاشراف» ایشان دیده باشی، دانی که مدار آبادانی

و خرمی عالم بر ظلم و جور و ستم و شقاوت و فساد و افساد است.

پس زنهار که با ظالمان، خاصه ایالات متحده و اوان و

انصار وی به ستیزه برنخیزی! که نان خویش آجر و

… کرده باشی. در «التجدد فی المعاد» آمده است

که روز قیامت چون مردم را حاضر کنند هر امیری

را به دوزخ برند جز ظالمان و ستمگران و فرزندان

و یاران ایشان را. زیراک اگر ظالمان نبودندی، مردم

به درگاه ایزد ننالیدندی، بلکه از وی به هیچ روی

یاد نکردندی، پس قائمه دین و دیانتِ بندگان ایزد

تعالی و تقدس، ستمگرانند. نبینی که هر قدر جور و

ستم بیشتر شود، معابد و مساجد رونق افزونتر یابد و

ایزد باری رفته و به درگاه وی به ندبه و زاری مشغول شوند؟ ندیدی که چون به فرمان ایالات متحده، اشرار صربستان به کشتن مسلمانان بوسنی جهد کردند، مردم بوسنی به خدا و قرآن روی آوردند و دیگر مسلمانان عالم به جوش و خروش درآمدند؟ اگر این ظلم نبودی، مردم بوسنی آن اندک مایه اسلام نیز فرا خاطر خویش نیاوردندی و مسلمانان به شعار و هیاهوی بسیار، از برادران خود یاد نکردندی.

و زنهار هر آنچه از ستم و جور و مفسدت که از ناحیه ایالات متحده بینی، از افعال و اعمال بزرگان این قوم نشمری و آن را اراده حق تعالی و تقدس بدانی ورنه در دایره ضلالت افتاده باشی. اینقدر دانسته ای که بندگان را اختیاری نیست و به قول کافه حکما و متکلمین «آدمی کاسب فعل است نه فاعل فعل» آیا چون در کافه نشینی و انگشت استفهام در بینی خود کنی و از دماغ مبارک بیرون آری و دور از چشم قهوه چی و مشتریان، به زیر میز مالی، این را فعل خود گمان بری یا فعل ایزد عزّ ذکرة؟

اگر گویی فعل حق است، حکما گویند حق را بینی نباشد و هرگز هوس چای و قلیان نکند و در هیچ کافه ای ننشیند. و اگر گویی فعل من است، گویند: بی اراده حق؟ اگر گویی: آری. کافر شده باشی و اگر گویی به اراده حق، گویند: زها! اکنون به راه راست آمدی. پس ای جواهرمد آنچنان که تو اگر انگشت در بینی کنی، به ظاهر فعل از تو باشد و به باطن از حق، بدان که کشتن مردم ویتنام و کره و سومالی و دیگر بلاد، به ظاهر فعل ایالات متحده است و به باطن امر و اراده حق تعالی و تقدس. پس در همه حال بر مذهب ما باش و بدان که ایالات متحده خَلدًا… ملکه و برهانه، مظهر قهر و مکر و جبر حضرت باری است و در همه حال این ایبات فراخاطر آر و با خود «دلی دلی» کن: **به ما افعال را نسبت مجازی است/نسب خود در**

حقیقت لهو و بازی است/نبودی تو که فعلت آفریدند/تو را از بهر کاری برگزیدند.
و بدان که ایالات متحده را از بهر کاری آفریده و برگزیده اند که بدان مشغول است و مشغول باد تا جهان باقی است که اگر خدای ناکرده در شوکت واشنگتن که قبله عباد و اعظم بلاد است خللی پیش آید، بیم آن می رود که مسلمین بر جهان چیره شوند و امور تمام عالم به دست کسانی چون «…» افتد. آنگاه خدا به داد برسد.
اندر نسبت با ایالات متخده خَلدًا… سطوته بدان ایدک ا… فی الدّارین!، که نسبت با هر کس و هر چیز به دو وجه باشد. نخست وجه ظاهر است و آن چنان است که فی المثل دو چیز با هم در تناسب و تلازم و توافق تام و تمام باشند همچون زن و شوهر سازگار، سیخ و کباب، پیچ و مهره، پا و کفش، امریکا و مصر، امریکا و عربستان، امریکا و کویت و … دو دیگر، وجه باطن است و آن چنان باشد که فی المثل دو چیز با هم در تناسب و تلازم و توافق تام و تمام نباشند همچون زن و شوهر ناسازگار، مداد ایرانی و مدادتراش زنگ زده، پیچ لاغر و مهره گشاد. پای آبله و کفش تنگ، امریکا و لیبی، امریکا و سوریه، امریکا و کوبا. و اگر پرسی که نسبت ما با ایالات متحده کدامیک از این دو وجه است پاسخ یابی که هیچکدام، البته برخی از حکما گفته اند: نسبت

که به محدودهی آموزش‌های تخصصی مربوط به توسعه‌ی اقتصادی محدود می‌شود و حال آنکه در نظام اعتقادی اسلام که روح و معنا دارای اصالت است، ناگزیر باید معنای ثابتی برای فرهنگ اعتبار کنیم نه آنکه به تبعیت از غربی‌ها فرهنگ را در خدمت این چیز و آن چیز قرار دهیم. در نزد ما «فرهنگ» به معنای فرهنگ اسلام است، یعنی آن روح و حقیقت واحد و ثابتی که در مجموعه‌ی نظام اعتقادی اسلام وجود دارد؛ و فرهنگ با این مفهوم نمی‌تواند در خدمت توسعه‌ی اقتصادی قرار بگیرد. (در فصل‌های بعد ان شاء… مفصلا بدین مطلب خواهیم پرداخت.)

<div><div> </div><div></div></div>	منبع:کتاب مبانی توسعه و تمدن غرب	<div><div> </div><div></div></div>
---	----------------------------------	---

ما با ایالات متحده از جنس «برخورد دور از نوع نزدیک سوم» است، وا… اعلم. اندر غایات دیپلماسی و یادکرد دلار مدّ ظله بدان وقفک ا…! که حکیمان عالم را در بدایات این فن شریف اختلاف است و لکن در غایات این فن همه متفق القولند که غایة الغایات و نهایتِ النهایات این فن شریف، کمر خدمت ایالات متحده خَلدًا…سطوته، بر میان بستن است. میرزا نعلیشاه بگیرمنوآبادی در «جنازه‌نامه»

می گوید: «غرژ اژ دیپلماشی آن اشت که امیران و وژیران تمام بلاد، دشت به شینه ایالات متحده باشند، هرژا که فرشتند روند، هر شه دهد شتاندند و هر شه خواهد دهند، حتی اگر نادادنی باشد، آره دادش، شخت نکیر، خم شو که شَرت به طاق طویله دیپلماسی نخوره، آره ژون داداش.»
ولکن مولانا شنگولعیشاه بروینیم آبادی در «تلوتلونامه» که در رد «جنازه‌نامه» میرزای مرحوم به دست مبارک تحریر فرموده است گوید: «برو بینیم بابا تو هم! نفس کش! نبود؟ آره دایی جون! دیپلماسی اینجوریا نیس، دس به سینه و مینه تو کار ما نیس. دیپلوماسی دعوی رستم و اسفندیاره، یعنی یکی تو بگو، یکی من میگو. تو میگی الو رستم! دلار چنده؟! اون می که نف چه قیمتاس؟ بالاخره یه جوری جوش می خورین. فهم شد؟ ها باریک ا…. البت ایالات متحده رستمه، ما خاک پاشیم. دیپلوماسی اینه دایی جون! فهم شد؟ می گی ال. می که جونم. می گی یه هفت هش گونی مونی ازون اسکن سبزا برفس. خرج الواتی درمیاد. فهم شد؟ البت دو

سه چیکه از اون چاپ سیاه هم میرفسه، آره کوچیکتم. به این می گن دیپلوماسی، علیتو. نفس کش؟! نبود؟ د برو بینم بابا تو هم…»
شیخ طریقت ما سیلستر علیشاه لس آنجلس آبادی که از مشایخ سلسله جلیله پنتانگونعلیشاهی بود، می فرمود: مراد از الف «الدیپلماسی» الفِ ایالات متحده ادام ا… سلطنته، و مراد از لام، اشاره به روایت مشهور «لاحکم الا حکم الامریک» است. مولانا آرتور میرزای سه جانبه گرا که خرقه ارشاد از فخرالحکما برژینسکلیشاه گرفته است، در «ابجدنامه» می فرماید: «الف در الدیپلماسی، اشارت به دو الف اول و آخر در کلمه مبارکه آمریکاست و لام به این معناست که «لیس فی الوجود الا ایالاتالموجود». در حاشیه این اشارات لطیف، حکیم محقق، فاضل بارع ریچارد نیوزیلندی در «شل کن بیادنامه» آورده است: «ای فرزند! قول سالکان طریقت سیاسی و کاملان شریعت دیپلماسی را در باب «الف لام» شنیدی، و اما «دال» در این کلمه محکمه به چند معناست. گروهی از متقدمین فرموده اند:

«و اما دال، رهاکردن دین است. حقیقت دیپلماسی همین است. هر که با دین همنشین است، در خسران مبین است. دین در دیپلماسی به کار ناید، دیپلمات را از بی دینی عار ناید. جانب دین مرو که بارت بار نشود، ریالت دلار نشود، زن و فرزندت پاترول سوار نشود» و برخی از متأخرین می فرمایند: کاش می شد منم به جای اینکه لوت و لات بشم کالج مالجی برم، یه خورده با سوات بشم یه جوری می شد که دینم بره دیپلمات بشم دیپلماسیه که عشق و حالشم اساسیه بعد از این، دین منم دلار و دیپلماسیه خوش به حال کسی که ریش و سبیلش ماسیه دین داره اما دلش حسابی لاس وگاسیه غازش مصلحتی، دیپلماسیش راس راسیه دیپلماسیه که خالی بندیش اساسیه بعد ازین، دین منم دنیای دیپلماسیه



به یهانه سالگرد شهادت سید شهیدان اهل قلم

سید مرتضی آوینی

نشان دانشجوی آرمان بر تراز می‌کنند

با حضور

یوسفعلی میرشکاک

شاعر، منتقد، فاضل و نظریه پرداز

بدون هیچ گونه

تخصیلات آکادمیک!

دشگاه گرهک

با سرچشمه

در حال ساخت!

آنگاه برای ظهور!

یا شاید هر دو!

دوشنبه 25 فروردین ساعت 14:30

تالار شهید فتحی

نصف سال انانگفت

آرمان

مجلس شورای عدالت و دانگه و ستاره صحن ایران